

"اسیر در زنجیر دورغ"

متدلوژی و گزارش شاهدان از سازمان مجاهدین خلق

نویسنده : آنتوان گسلر

تقدیم نامه :

" این کتاب را تقدیم می کنم به پسرانم ؛ یان ، ونسان و هادریان . به امید آن که اخبار روشنگر راهنمایشان باشد و آنان را از گرایش به اهداف دروغین باز دارد".

" دست را نه می توان به کلی مشت کرد و نه می شود به کلی باز گذاشت. باید انگشت ها را دانه دانه باز کرد تا حقایق از میان آن ، دانه دانه فروافتند . به این ترتیب هیچ کس زیان نمی بیند ، نه آن که دانه ای از حقایق را از دست می دهد و نه آن که دانه ای را به دست می آورد".
ژان لو رون دالامبر

" حقیقت هرگز بلافاصله پیروز نمی شود ولی نادان ها در نهایت می میرند".
لویی پاول " واپسین زنجیرها"
ژاک برگیه

پیش گفتار

" این کتاب حاوی مصاحبه هایی است راجع به سازمان مجاهدین خلق ایران که همگی برای اولین بار است که منتشر می شوند . این سازمان که امروزه به دست مسعود و مریم رجوی افتاده است ، کارش را به عنوان یک گروه اپوزسیون با فعالیت های تروریستی بر علیه حکومت رضا شاه پهلوی آغاز کرد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ، سازمان مجاهدین مدتی با آن همراه شد اما بعداً با حرکت هایی خونین ارتباط خود را با آن قطع کرد. اما پایان عمر مجاهدین زمانی بود که در سال 1983 به عراق رفتند و همدست صدام حسین شدند .

سازمان امروزه به جایی رسیده است که تمام مشخصه های یک فرقه را به طور کامل دارد؛ از طلاق اجباری گرفته تا جدایی فرزندان از والدین و خانواده هایشان و توسل به خشونت کور. با این همه ، همچنان مدعی است که تنها گروه اپوزسیون است که در برابر حکومت ایران قد علم کرده است .

مار در آستین

خطری که اروپا را تهدید می کند این است که روزی به خود بیاید و ببیند که قربانی نقشه های براندازانه ای مودیانه ای شده است. اروپا در واقع ماری را در آستین خود پرورش داده است و نمی داند این مار اگر روزی نیش بزند، پادزهری برای آن پیدا نخواهد شد. البته ، اگر تا همین حالا نیش نزده باشد.

در ماه ژوئن 2003 پلیس فرانسه اقدام به دستگیری مریم رجوی، رییس سازمان مجاهدین خلق، همسر مسعود رجوی کرد. شوهر او - مسعود- خود را ارائه کننده ی راه حلی برای تبدیل ایران به کشوری دموکراتیک می داند. اعضای سازمان در رم، پاریس و برن اقدام به خودسوزی کردند. از جمله کسانی که اقدام به این کار کرده بود، زنی بود که در اثر شدت جراحات وارده جان داد. این اقدام در سراسر این قاره ی کهن باعث تنفر افکار عمومی شد و همگی به آن برچسب فاناتیسم زدند.

اما مسئولین مربوط پیام را دریافت کرده ، از ترس ادامه ی این نوع عملیات های انتحاری، دست از تعقیب قضایی اعضای سازمان برداشتند. سازمان مجاهدین که در حال حاضر هم در اروپا و هم در آمریکا در فهرست گروه های تروریستی قرار دارد، با این اقدامات ، ماهیت فرقه ای خود را رو کرده است. چه کسی به جز رهبر یک فرقه ممکن است از پیروان خود بخواهد جانشان را این چنین فدا کنند؟ این آدم هایی که تا این حد نسبت به جان خود بی اعتناء هستند و خود را به دست سرنوشت سپرده اند، چه کسانی هستند؟ مجاهدین با استفاده از تسامح بی منطق دولت های اروپایی که گاهی با آن ها سرسختند و گاهی از آن ها علیه رهبران روحانی ایران استفاده می کنند، گروهی را در داخل این قاره تشکیل داده اند که هر لحظه ممکن است خود را به هر کسی بفروشد حتی به دشمنان کسانی که او را با آغوش باز می پذیرند. این مسئله یک سابقه نگران کننده هم دارد.

مسعود از 1983 تا 2003 بهترین خوش خدمتی ها را به صدام، دیکتاتور سابق عراق کرد. بیست سال خدمتی که صدام نیز نهایت استفاده را از آن برد. اما همکاری تنگاتنگ میان این دو نفر که بزرگ ترین وجه اشتراکشان میل بی پایان به قدرت بود، با حمله آمریکایی ها خاتمه یافت.

اکنون از ارتش سازمان، 3500 نفر زن و مرد در بیابان های جنوب عراق باقی مانده است. آن ها خلع سلاح شده اند و در محاصره ی نیروهای ائتلاف به سر می برند ، رهبرانشان گریخته اند و منتظرند که برایشان تعیین تکلیف بکنند. البته به روال سه دهه ی گذشته، صبورانه منتظر پیروزی محال بر 60 میلیون ایرانی هستند، ایرانیانی که اکثریت غریب به اتفاقشان سازمان را به رسمیت نمی شناسند.

سازمان علی رغم این که در حال حاضر در بن بست گرفتار شده است و مدت هاست در جا می زند، از تلاش همه جانبه برای تغییر مسیر تاریخ دست برنداشته و برای نیل به این مقصود، شبکه ی رابطان و دوستان خود را در سراسر اروپا مجدداً فعال کرده است.

تلاش در جهت تغییر مسیر تاریخ

در تابستان سال 2006، حدود صد نفر از مبارزان سیاسی ایران در برابر مقر سازمان ملل در ژنو تظاهرات کردند. این عده از کمیساریای عالی پناهندگان می خواستند به هم رزمان آن ها که از سال 2003 در قرارگاه اشرف در بغداد، مقر سازمان ، در محاصره هستند ، پناهندگی سیاسی بدهند. ولی این مبارزان که این چنین از بقایای آرمان های خود دفاع می کنند، چه کسانی هستند ؟ خواسته شان چیست؟ "فشارها و محدودیت هایی که برای اعضای سازمان مجاهدین خلق ، مستقر در شهر اشرف به وجود آمده ، قطع مواد غذایی ، دارو ، سوخت و همچنین عملیات های تروریستی که بر علیه شبکه آب آشامیدنی انجام شده است ، برخلاف کنوانسیون ژنو و اصول حقوق بین الملل بوده و جنایت جنگی به شمار می رود."

جالب است که سازمان کلمه ی شهر را برای اشرف به کار می برد . این " شهر " در حقیقت چیزی نیست جز یک قرارگاه نظامی که در آن آموزش های نظامی برقرار است و توپ ، تانک وسایر تجهیزات نگهداری می شود!!

"اعضای این سازمان که در قرارگاه اشرف مستقرند ، تحت حمایت حقوق بین الملل و کنوانسیون چهارم ژنو قرار دارند و بیش از بیست سال است که به عنوان پناهنده ی سیاسی در عراق زندگی می کنند. نیروهای ائتلاف ، دولت عراق و تمام ارگان های بین المللی باید حقوق ساکنان شهر اشرف را رعایت کنند."

هیچ کدام از ان اظهارات با واقعیت قضایا ارتباطی ندارد. " ساکنان " شهر اشرف در واقع سربازان ارتش آزادیبخش ملی به فرماندهی مسعود رجوی هستند که یونیفورم نظامی دارند . آن ها به ایران می روند و عملیات های تروریستی انجام می دهند. این ارتش بارها با استفاده از تسلیحات اعطایی صدام حسین به نبرد مسلحانه علیه ایران پرداخته است . سازمان وفاداری به صدام را تا جایی پیش برد که حتی در سرکوب کردهای داخل عراق نیز فعال بود.

در سال 2003 که نیروهای ائتلاف به عراق رفتند ، مجاهدین را به درستی به عنوان نیروهای متخاصم به حساب آورده تهدیدشان کردند که اگر تسلیم نشوند ، مورد بمباران قرار می گیرند اما اگر تسلیم شوند

به عنوان اسیر جنگی به حساب می آیند . اما پیروان رجوی حقایق را وارونه جلوه می دهند به امید این که بتوانند فشار مفیدی بر افکار عمومی در سطح بین الملل وارد بیاورند.

" ما شرکت کنندگان در این تظاهرات در ژنو از سازمان ملل و دبیر کل آن و همچنین از کمیساریای عالی پناهندگان و سازمان صلیب سرخ می خواهیم به اعضای این سازمان که مقیم عراق هستند ، پناهندگی سیاسی اعطا کرده و دولت عراق بخواهند حقوقشان را در این چهارچوب به رسمیت بشناسد." البته شرکت کنندگان در تظاهرات به همین اندازه اکتفا نکرده حقایق دیگری را نیز وارونه جلوه داده اند : " مجاهدین در عراق از محبوبیت بالایی در نزد مردم و احزاب دموکراتیک برخوردارند . بیش از پنج میلیون و دویست هزار نفر از مردم عراق از مجاهدین مقیم شهر اشرف حمایت کرده اند . آن ها طی طوماری ، فعالیت های مجاهدین را در عراق قانونی اعلام کرده از حق پناهندگی آن ها دفاع کرده اند." اما واقعیت این است که برای مردم عراق ، مجاهدین همدست رژیم صدام بوده و در سرکوب ها به همان اندازه مسئولند. یکی از مهم ترین گروه های اپوزیسیون عراق به نام " کنگره ی ملی عراق " که طی سالیان متمادی بر علیه رژیم عراق مبارزه می کرد و فعالیت های گروه های مخالف را از لندن هماهنگ می کرد ، در توصیف مجاهدین آن ها را " سگ های شکاری صدام " می نامد . بعد از سقوط صدام مردم به خیابان های بغداد هجوم برده بسیاری از اماکن دولتی را غارت کردند تا خشم خود را نشان بدهند ، یکی از این اماکن دفتر مرکز سازمان مجاهدین در مرکز شهر بود. در ماه دسامبر گذشته که صدام به دار آویخته شد ، شادی اکثریت مردم عراق مشهود بود.

" بنابراین ، ادعاهایی از این قبیل را نمی توان معتبر دانست:" مجاهدین خلق از سال 1986 در عراق به عنوان پناهنده ی سیاسی به شمار می روند و دولت جدید عراق نیز باید این امر را برای آن ها به رسمیت بشناسد. دولت عراق نباید تحت فشار فاشیسم مذهبی تهران ، حقوق مجاهدین را به عنوان پناهنده ی سیاسی زیر پا بگذارد. رعایت این حقوق علاوه بر این که جزء تعهدات بین المللی عراق است ، خواست مردم این کشور نیز هست. در طوماری که به امضای پنج میلیون و دویست هزار نفر از مردم عراق رسیده ، آمده است : " رفتاری که دولت جدید عراق در برابر مجاهدین اتخاذ می کند ، اصلی ترین معیار برای تعیین میزان استقلال این دولت است ."

فضای زیست مجاهدین به قدری بسته بوده است و آن ها به قدری از دنیا منزوی بوده اند و طرز فکر و زندگی شان به اندازه ای در تضاد با سایر مردم دنیا است که به این نوع ادعاها عادت کرده اند و به این روش ها خو گرفته اند . چه کسی با کدام ابزار می تواند به صحت چنین ادعایی و وجود چنین طوماری اعتماد کند که میلیون ها عراقی خواسته اند دشمن دیرینه شان در کنارشان باقی بماند ؟ خنده دار بودن

چنین ادعاهایی زمانی بیش تر آشکار می شود که توجه داشته باشیم صحبت از عراق است ، کشوری که هرج و مرج و کشتار در آن برقرار است و از مه 203 تا نوامبر 2006 واقعاً 150000 نفر کشته شده اند . البته اگر این آمار دقیق باشد !

کاش مجاهدین می گفتند در کشوری با این هرج و مرج و در آن اوضاع خونین چه طور موفق شده اند بدون این که از چهار دیواری قرارگاه شان بیرون بیایند ، یک طومار را به امضای 5200000 نفر از مردم برسانند. در چنین اوضاع سازمان باید دغدغهایی به مراتب مهم تر از طومار نویسی و جمع آوری امضا داشته باشد.

ژان آنوری در نمایشنامه ی " پرستو " می نویسد: " برای ساخت حقیقت کافی است حرفی را اختراع کنید که تا حد امکان بزرگ باشد و آن را تا جایی که می توانید بی وقفه تکرار کنید".
این دقیقاً همان کاری است که سازمان انجام می دهد .

"قرار دادن مجاهدین در لیست تروریست ها هیچ اساس سیاسی یا قضایی ندارد و در هیچ عمل سیاسی و قضایی بر علیه سازمان مجاهدین قبالت استفاده نیست. این مسئله نباید بهانه ای بشود برای رد درخواست پناهندگان مجاهدین".

این واکنش نیز تازگی ندارد . از زمانی که امریکا و اروپا این سازمان را در فهرست گروه های تروریستی قرار داده اند ، اوضاع آن ها دشوار شده است . مجاهدین با اعتقاد راسخ به این مسئله که هر کس دوست آن ها نیست ، لزوماً دشمن شان به شمار می رود ، مرتب دم از دموکراسی می زنند در صورتی که در روابط درون تشکیلاتی آن ها جایی برای دموکراسی وجود ندارد. مجاهدین که زن و شوهر و مادر و فرزند را به اجبار از هم جدا می کنند، آن قدر جرات دارند که در تغییر و تحولات منطقه جایی برای خود قائل باشند."

"در چنین اوضاعی ، حمله به مجاهدین حمله به صلح و دموکراسی است و حمایت از مجاهدین برای پیش برد صلح و دموکراسی ضرورت دارد .."

در پایان ، تظاهرکنندگان می نویسند : " ما تا آخرین نفس و تا آن جا که در توان داریم از مجاهدین مقیم عراق ، آخرین سنگربانان آزادی مردم ایران ، دفاع می کنیم."

تمام کسانی که توان و جرات فرار از سازمان را دارند ، این کار را انجام می دهند چون با اسناد و شواهد می گویند مورد سوء استفاده قرار گرفته اند . سالیان سال مثنی اوهام را به نام واقعیت پذیرفته اند . تاکنون حدود 500 نفر از آن ها از حضور ارتش بوش در قرارگاه شان استفاده کرده به امریکایی ها

پناه برده اند. رهایی مجاهدین از چنگال سازمان میسر نشد مگر به لطف بوش ! عده ای از آن ها به ایران بازگشته اند و عده ای دیگر ترجیح داده اند به کشور های غربی بروند.

حداقل دو نسل از مجاهدین به طور کامل از میان رفته اند و تنها چیزی که از آن ها باقی مانده است این احساس تلخ است که رهبرانشان آنان را فریب داده اند و در اولین خطر جدی که آن ها را تهدید می کرد ، تنهایشان گذاشتند . رهبرانی که به آن ها اعتقاد کور داشتند ، رهایشان کردند و رفتند.

اکنون چهارصد تن از اعضای این سازمان که در سراسر دنیا پراکنده اند در مقر این سازمان در اورسورواز عده ای را 24 ساعته حبس کرده و همان کاری را در آن جا انجام می دهند که قبلاً در قرارگاه اشرف انجام می دادند . مدعی اند در آن چهار دیواری دارند برای سرنگونی جمهوری اسلامی ایران برنامه ریزی می کنند تا وارثان آیت الله خمینی را از اریکه ی قدرت و حکومت پایین بکشند. همین سیستم را در کلن ، هلند و کشورهای اسکاندیناوی نیز پیاده کرده اند .

از خلال مصاحبه هایی که بخش اعظمی از این کتاب را تشکیل می دهند ، مشاهده خواهید کرد که سیستم رجوی موجوداتی تولید می کند که عاری از هر اراده ای هستند و خودشان خبر ندارند که تبدیل به ماشین شده اند ، آن ها موجوداتی هستند غیرقابل پیش بینی که در هر زمانی حاضرند جان خود را برای هر چیز فدا کنند. هیچ کس نمی داند دستور نهایی چه زمانی صادر می شود ولی همان طور که در حوادث سال 2003 به عینه دیدیم، سازمان قدرت تخریبی بالایی دارد.

گولاگ خود خواسته

مسعود رجوی در عمل درست برعکس آن چیزی را که می گوید، انجام می دهد. هیچ وقت هم ابایی نداشته است که اصول سیاست و ایدئولوژی خود را بر حسب منافع شخصی اش به کلی تغییر بدهد.

سازمان در ظاهر مدعی است برای ایجاد دموکراسی در ایران مبارزه می کند و توانسته است اعتماد دولت های اروپایی را تا حدودی به این حرف خود جذب کند اما چه خوب است دولتمردان اروپایی توجه داشته باشند که درخت را به میوه اش می شناسند.

مجاهدین خلق در تشکیلات خود کاربرد ترس و وحشت را مشروعیت بخشیده به روش هایی متوسل می شوند که عزت و کرامت انسانی را لگدمال می کند. سازمان مانند یک کارخانه رباط سازی است که رباط های تولیدشده اش هیچ قدرت تشخیصی ندارند و آماده اند از عجیب ترین دستورات تبعیت کنند. سازمان در دفاع از خود می گوید اکثریت اعضا این وضعیت را پذیرفته اند و به میل خود در آن مانده اند. اما خدعه و فریب هم اندازه ای دارد و دموکراسی های اروپایی نمی توانند اجازه بدهند در خاکشان ، قرارگاه هایی ایجاد بشود که اصل وجودی آن ها محرومیت افراد از حقوق انسانی آن هاست.

زندانی که امریکایی ها در خلیج گوانتانامو در کوبا ایجاد کرده اند، نمونه ای است روشن از این نوع عوالم اردوگاهی که فلسفه ی وجودیشان در عدم وجود عدالت خلاصه می شود. اما وضعیت سازمان

مجاهدین حتی از این هم وخیم تر است چون افراد به اسم دفاع از آزادی به گولاگ گسیل می شوند. در همین گولاگ است که عجیب ترین پارادوکس ممکن تولید می شود: افراد به اسم دفاع از آزادی که جزء ارزشمندترین ارزش های انسانی است ، خود از آزادی محروم کرده و به طور کامل در خدمت امیال یک رهبر دیکتاتور قرار می گیرند.

این نتیجه ی یک اخلال در سیستم ، از آن نوعی که ممکن است در هر گروهی مشاهده بشود نیست ، بلکه پیامد مستقیم یک اراده ی زور گو است.

در حال حاضر اوضاع سازمان وخیم تر از هر زمان دیگری است و بیش از هر زمان دیگری نیازمند این است که کنترل روح و روان افراد را در اختیار گرفته از آنان موجوداتی بسازد که تمام و کمال در خدمت رهبری خودکامه باشند. به همین دلیل است که مانند جلاهای ایدئولوژیک ویتنام شمالی ، بدترین و سخت ترین متدهای تخریب ذهنی افراد را به اجرا در می آورند.

اصل کار فرقه ای این است که فرد راه را گم کند و توانایی نشان دادن واکنش را از دست بدهد. یعنی به راحتی هیپنوتیزم شود.

یکی از این ها می گوید: " خودم از زبان مسعود شنیدم که می گفت من همه چیز به شما می دهم ، سعادت و خوشبختی شما را تضمین می کنم و ضمانت می کنم که هر چه معصیت کرده اید بخشوده شود".

تقلب بی پایان

البته فرد وقتی خاک را از چشمانش دور می کند و وجدانش بیدار می شود، تازه می فهمد اسیر چه دامی بوده است.

چه طور این خدعه تا به امروز ادامه پیدا کرده است؟ سازمان به مرور زمان دوستانی گرد خود فراهم آورده است و شبکه ای درست کرده که خیلی هم کارآمد بوده است. از آن جا که ایدئولوژی سازمان ملهم از چپ های افراطی است ، طبیعی است که مجاهدین با افرادی از این نحله بهترین ارتباط را داشته باشند.

به جز این ، سازمان آن دسته از نمایندگان مجلس را که یا از اطراف خود بی خبر اند یا بیش تر در صدد تضمین منافع فردی هستند، هدف قرار می دهد. یعنی این افراد را شست و شوی مغزی می دهند تا از اعتبار خود نزد رای دهندگان به نفع سازمان استفاده کنند ولو این که به طور کلی اعتبار خود را از دست بدهند.

مجاهدین آفتاب پرست هایی کهنه کارند که وقتی در برابر هواداران چپ افراطی قرار می گیرند انقلابی می شوند و وقتی با مسلمانان صحبت می کنند دم از اسلام می زنند ، با فمینیست ها از حقوق زنان می گویند و در برابر لیبرال ها از دموکراسی داد سخن می دهند. در کنار دشمنان امپریالیسم از دشمنی دیرینه خود با آمریکا می گویند و با دوستان آمریکا از دوستی با آمریکایی ها حرف می زنند مانند همین الان که ایالات متحده شمشیر را از رو بسته است و اگر دست از پا خطا کنند اثری از آثار سازمان باقی نخواهد گذاشت، سازمانی که همواره به کشتن شهروندان آمریکایی مفتخر بوده است.

به اقرار رهبران سازمان ؛ مجاهد کسی است که هر چیز اسلام را نداند و نفهمد یک اصل آن را به طور تمام و کمال می فهمد و به کار می بند و آن اصل تقیه است. که البته از این اصل در جهت انحراف حقایق استفاده می کند.

پس دروغ می شود یک اصل ؛ دروغ به همه کس و راجع به همه چیز و برای یک هدف معین که عبارت است از تقدیس شخصیت رهبران سازمان؛ مریم و مسعود رجوی.

مسعود و مریم که تمام فرصت های تاریخی را از دست داده اند و نتوانسته اند به آرزوی دیرینه ی خود که همانا حکومت بر ایران است ، نائل شوند ناگزیر بر همان معدود افرادی که برایشان باقی مانده است باید حکومت کنند، پس یکی می شود ، رهبر بزرگ ، پیغمبر خود خوانده و دیگری رئیس جمهور ایران. البته اگر کار به همین جا ختم می شد و مسعود کارخانه ای ایجاد نمی کرد که برای " کل دنیا نمونه ای از انسان کامل" بسازد می شد کل قضیه را به شوخی برگزار کرد و از کنارش گذشت. اما این شوخی از آن نوعی است که لرزه بر اندام انسان می اندازد. اگر آلمان هیتلر و شوروی استالین را ندیده بودیم، می توانستیم بی اعتناء باشیم.

اروپا به مثابه ی طعمه

بیش تر کشورهای اروپایی با گروهی از مهاجرانی رو به رو هستند که به خیال زندگی بهتر جلای وطن می کنند. همین کشورها و ملت های به اصطلاح ثروتمند ایزاری شده است که سازمان از آن برای جذب اعضای جدید استفاده می کند.

مجاهدین برای جذب افراد به آن ها وعده می دهند که به عنوان پناهنده، ایشان را به اروپا بفرستند و امکان تحصیل در رم و لندن را برایشان محیا کنند. نوید زندگی راحت را به آن ها می دهند و طبیعی است افرادی که از بیکاری و بی پولی خسته شده اند و امیدی هم به بهبود وضعیت مالی خود ندارند، جذب می شوند. این بلبل های مصنوعی که نوید امنیت و ثبات را می دهند، مردم و به خصوص جوانان را جذب می کنند.

به همین ترتیب است که صدها پسر و دختر که در جست و جوی زندگی بهتر بوده اند ، سر از عراق در آورده اند و وقتی چشم باز کرده اند دیده اند سلاحی در دست دارند و به خیال خود با خمینی می جنگند. بیش تر آن ها بدون هیچ آموزش نظامی خاصی روانه ی میدان و جنگ شده اند و ای بسا اکنون در خاکی خفته باشند که خاک وطنشان نباشد. امید آن ها را زدیدند و آن ها را به رژیم صدام حسین فروختند، رزیمی که پلیدتر از آن را تاریخ به خاطر ندارد.

دنیا خودکامه

جرج اورول در رمان خود ، " 1984 " ، دنیای خودکامه ای را به تصویر کشیده است که تحت فرمانروایی " برادران بزرگ" است. پشت دیوارهای این دنیای خودکامه همه چیز برعکس جلوه داده می شود: " جنگ یعنی صلح و آزادی یعنی اسارت و جهل یعنی قدرت".

اعضای سازمان در چنین کابوسی زندگی می کنند. ترس ،انزوا ،جنگ و خونریزی را با پوست و گوشت خود حس کرده اند.

نویسنده ی بریتانیایی با تصویر این جهنم زمینی در واقع تمثیلی از آن چه در چین و اتحاد جماهیر شوروی اتفاق افتاد را به دست می دهد. جرج اورول سوسیالیست است و خوب می داند از چه چیزی صحبت می کند ، شجاعت خود را نیز در سال 1936 با شرکت در نبرد اسپانیا در کنار مارکسیست ها نشان داده است.

یکی از بازماندگانی که با استفاده از حضور آمریکایی ها در قرارگاه اشرف ، خود را نجات داده است می گوید: " من دیگر حتی توان متنفر بودن را هم ندارم. احساس خرد شدن داشتم. توان طغیان را نداشتم".

مسعود رجوی، رهبر بلامنازع سازمان، بارها به یارانش گفته است: " شما یا با ما هستید یا بر علیه ما هستید". این حرف به این معنا است که حد وسطی وجود ندارد. به این ترتیب است که وی هر نوع انتقادی را از خود دور می کند. هر کس هم سوالی یا انتقادی درباره عملکرد او داشته باشد قطعاً خائن و جاسوس است و خودش را به آخوندها فروخته است. تمام این واژه ها را مسعود مستقیماً از کمونیسم گرفته است.

هر کس هر چه قدر هم به سازمان و رهبران آن نزدیک باشد ، به محض این که کم ترین فاصله ای از ایدئولوژی آن ها می گیرد ، خائن است. البته و صد البته هیچ وقت جزئیات و خیانت و نحوه ی آن مشخص نمی شود.

این رفتار برای هر کس با هر موقعیتی که در سازمان داشته باشد به اجرا در می آید و مراحل مختلفی دارد که از تحقیر و تهدید شروع می شود و تا شکنجه ی روحی و جسمی ادامه دارد.

برای فهم بهتر این مکانیسم توجه شما را به گزارش دیده بان حقوق بشر جلب می کنم.

گزارش سازمان دیده بان حقوق بشر، فاجعه ای برای مجاهدین

در تاریخ 15 مه 2005 دفتر سازمان دیده بان حقوق بشر در پاریس گزارشی درباره ی سازمان مجاهدین خلق ایران منتشر کرد که بخش عمده ی آن در زیر می آید:

" یک گروه از مخالفین مسلح حکومت ایران که در تبعید به سر می برد ، رفتار خشنی با اعضای خود دارد. این گروه در صدد جلب توجه و کسب مشروعیت از دولت های اروپایی است.

دیده بان حقوق بشر در گزارشی که امروز منتشر شده است ، خاطر نشان می کند سازمان مجاهدین خلق ایران که یک گروه اپوزیسیون مسلح است، اعضای خود را مورد شکنجه قرار داده و برای مدت های طولانی آن ها را در سلول های انفرادی حبس می کند.

این گزارش 28 صفحه ای که تحت عنوان " خروج ممنوع، عدم رعایت حقوق بشر در اردوگاه های سازمان مجاهدین" منتشر شده است ، خاطر نشان می سازد که این سازمان اعضای خود را در اردوگاه هایش در عراق حبس کرده و اگر کسی خیال انتقاد یا ترک سازمان را داشته باشد مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته یا سال ها در سلول های انفرادی زندانی می شود. این گزارش حاوی مشاهدات پنج تن از اعضای سابق سازمان است که توسط فرماندهان خود تحویل نیروهای امنیتی عراق شده و در زمان صدام حسین به زندان ابوغریب افکنده شده اند. جورج استورک، مدیر بخش خاورمیانه و آفریقای شمالی در سازمان دیده بان حقوق بشر، می گوید: " اگر کسی خیال جدا شدن از سازمان به سرش بزند، خیلی برایش گران تمام می شود. مشاهدات این افراد زنگ خطر را به صدا در آورده و نشان می دهد وضعیت منتقدین در درون این سازمان تا چه حد وخیم است(...). دولت آمریکا در سال 1997 ، این سازمان را در فهرست گروه های تروریستی قرار داد. اتحادیه ی اروپا نیز در سال 2002 همین کار را انجام داد. از آن زمان تا به حال ، شواری ملی مقاومت که در واقع شاخه ی سیاسی این سازمان به شمار می رود ، مدام به آمریکا و اروپا فشار می آورد که نامش را از این فهرست حذف کرده به محدودیت هایی که علیه اش اعمال کرده اند، پایان بدهند. این گروه در سرتا سر دنیا ، از بروکسل گرفته تا واشنگتن ، خود را به

عنوان جایگزینی دموکراتیک برای حکومت ایران معرفی کرده و از جامعه ی بین المللی می خواهد سازمان را به عنوان "دولت در تبعید" به رسمیت بشناسند.

در سال 2003 که دولت فرانسه مریم رجوی رهبر سازمان را به جرم انجام فعالیت های تروریستی در خاک این کشور دستگیر کرد، ده تن از اعضای سازمان در پاریس ، لندن و دیگر شهرهای اروپایی ، به نشانه ی اعتراض دست به خود سوزی زدند. دو نفر از آن ها نیز در اثر شدت جراحات وارده جان خود را از دست دادند. در ماه ژانویه، 40 تن از نمایندگان پارلمان اروپایی و مجالس کشورهای مختلف اروپا خواهان حذف نام این سازمان از فهرست گروه های تروریستی شدند.

در تاریخ 14 آوریل تعدادی از نمایندگان دموکرات و جمهوری خواه کنگره ی آمریکا در جلسه ای که این سازمان برای ایجاد ایرانی لائیک و دموکراتیک برگزار کرده بود، شرکت داشتند. در این جلسه تام تانکر دو ، نماینده ی جمهوری خواه کلرادو، از وزارت خارجه آمریکا خواست نام سازمان مجاهدین را از فهرست گروه های تروریستی حذف کند. سپس در تاریخ 10 فوریه یک گروه متشکل از افسران بازنشسته ارتش آمریکا تحت عنوان " کمیته سیاسی ایران" از دولت آمریکا خواست نام سازمان را از فهرست گروه های تروریستی حذف کرده به مجاهدین در جهت مبارزه با حکومت ایران فعالانه کمک کند.

جورج استورک می گوید: " شکی نیست که دولت ایران پرونده ی سیاهی در زمینه ی حقوق بشر دارد ولی حمایت از گروهی که خود مسئول تجاوز به حقوق انسان هاست ، خطای بزرگی به شمار می رود". در دوران جنگ ایران و عراق، سازمان بارها از پایگاه های خود در عراق ، خاک ایران را هدف حمله قرار دارد. بعد از پایان جنگ ،حکومت ایران دست به اعدام جمعی از مخالفین از جمله تعدادی از اعضای سازمان زد"

به نقل از مقاله " خروج ممنوع، نقض حقوق بشر در اردوگاه های سازمان مجاهدین" سازمان مجاهدین خلق ایران یک گروه مبارزاتی است که در سال 1965 در ایران تاسیس شده است. این گروه در مبارزات خیابانی آخرین شاه ایران ، محمد رضا پهلوی ، که منجر به انقلاب اسلامی در سال 1979 شد، بسیار فعال بود. بعد از انقلاب ، سازمان تشکیلات خود را گسترش داده عده ی زیادی را به عنوان عضو جذب کرد.

با این حال در هنگام تشکیل حکومت توسط آیت الله خمینی ، از معادلات قدرت کنار گذاشته شد و بعد از آن که تلاشش برای ایجاد شورش به نتیجه نرسید، به فعالیت مخفیانه روی آورد. تعداد زیادی از رهبرانش به فرانسه رفته به فعالیت خود علیه دولت ایران ادامه دادند. در سال 1986 این عده تحت فشار دولت فرانسه مجبور به ترک خاک فرانسه شده به عراق رفتند و در آن جا به نام ارتش آزادیبخش ملی ، پایگاه های نظامی برقرار کرده و تا سقوط صدام حسین در سال 2003 همان جا مستقر بودند. در طول مدت جنگ ایران- عراق ، بارها وارد خاک ایران شده علیه نیروهای مسلح این کشور به عملیات های متعددی دست زدند. بعد از پایان جنگ ، فعالیت های سازمان به شدت کاهش یافت چون صدام حسین مجبور شده بود، توانایی آن ها را مهار کند.

درنهایت با سقوط صدام در آوریل 2003 سازمان تمام پشتوانه ی مالی و لجستیک خود را در عراق از دست داد. اعضای این سازمان در زمان حمله آمریکا به عراق خنثی بودند. ارتش آمریکا پس از اشغال عراق، آن ها را خلع سلاح کرده در پایگاهشان موسوم به قرارگاه اشرف تحت نظر گرفت. دیده بان حقوق بشر از نیروهای آمریکایی کسب اطلاع کرده است که در تاریخ 10 مارس 2005 ، 3534 نفر از اعضای این سازمان در قرارگاه اشرف حضور داشته اند.

از اکتبر 2004 ، 273 نفر از اعضای سازمان با استفاده از عفو دولت ایران به کشور خود بازگشته اند. ارتش آمریکا با اعضای سازمان در چهارچوب کنوانسیون ژنو برخورد می کند. البته سرنوشت این عده همچنان نامعلوم است چون ظاهراً ارتش آمریکا و دولت عراق هنوز نتوانسته اند تصمیمی درباره ی آن ها بگیرند.

در آخرین سال های حکومت صدام حسین ، تعدادی از اسرای ایرانی با اسرای عراقی که در ایران به سر می بردند مبادله شدند. تعدادی از اعضای معترض سازمان نیز در میان این عده بودند، سازمان در واقع آن ها را به ابوغریب فرستاده بود که تحت نظر عراقی ها باشند.

با آزادی این افراد در سال 2002 ، اطلاعات بیش تری راجع به وضعیت حاکم در قرارگاه های سازمان در عراق به دست آمد، اطلاعاتی که تا آن زمان هرگز به بیرون درز نکرده بود. دیده بان حقوق بشر با 5 تن از این اعضای سابق که از زندان ابوغریب آمده بودند ، مصاحبه کرد. آن چنان که از گفته های این افراد بر می آید ، رفتار سازمان با اعضای معترض خود و به ویژه آن هایی که در صدد جدا شدن از سازمان هستند، جای نگرانی دارد. چرا که سازمان از ضرب و شتم و حبس و شکنجه معترضین ابایی نداشته بسیاری از آن ها را در دهه ی نود یا در داخل قرارگاه ها حبس کرده یا تحت نظر رژیم عراق به زندان ابوغریب فرستاده است. یکی از آن ها به مدت هشت سال و نیم یعنی از سپتامبر 1992 تا ژانویه 2001 در زندان انفرادی به سر برده است. به گفته ی شاهدان، دو نفر از اعضای سازمان در خلال بازجویی ها جان داده اند. این سه نفر به نام های عباس صادقی نژاد، علی قشقاوی و علیرضا میر اصغری شاهد قتل یکی از همزمان خود به نام پرویز احمدی بوده اند که در سلول آن ها در قرارگاه اشرف جان داده است. عباس صادق نژاد همچنین به دیده بان حقوق بشر گفته است که شاهد قتل یک نفر دیگر به نام قربانعلی ترابی بوده که با او هم سلول بوده است و بعد از یک جلسه بازجویی جان داده است.

سازمان مجاهدین خلق ایران را یک زوج به نام های مریم و مسعود رجوی هدایت می کنند که در سال 1985 ازدواج کرده اند و سازمان از این پیوند به عنوان آغاز یک انقلاب ایده نولوژیک پایان ناپذیر یاد کرده است.

این انقلاب مراحل مختلفی داشته است ، از جمله : طلاق اجباری زن و شوهرها، گزارش های روزانه که افراد اعمال و افکار خود را در آن می نوشته اند و همچنین قطع هر گونه ارتباط جنسی به منظور وقف کامل جسم و روح خود به رهبران سازمان.

بلافاصله پس از ازدواج مریم و مسعود رجوی ، فرماندهی نظامی سازمان این دستور را صادر کرد: " ضروری است به منظور ادای دین خود به سازمان در شرایط فعلی هر چه زودتر این انقلاب را به مرحله اجرا گذاشته وقت و توان خود را صرف فراگیری تعلیمات سازمان نمایید." (نشریه مجاهد شماره 242 . 12 آوریل 1985)

بخش اجتماعی سازمان نیز خاطرنشان کرد که : " درک عظمت این انقلاب به معنای درک عظمت رهبران ما یعنی مسعود و مریم است. باید به آن ها ایمان داشته باشیم و در برابر شان به شیوه ای انقلابی و عقیدتی مطیع باشیم" (نشریه مجاهد شماره 12 آوریل 1985)
در سال 2003 که پلیس فرانسه مریم رجوی را دستگیر کرد، معلوم شد اعضای سازمان تا چه اندازه پاکباخته اند. ده تن از اعضا و هواخواهان سازمان در شهرهای مختلف اروپا به نشانه ی اعتراض اقدام به خودسوزی کردند و دو نفر از آن ها در اثر شدت جراحات وارده جان دادند.

متدلوژی سازمان

دیده بان حقوق بشر با داوآزده تن از اعضای سازمان که اکنون مقیم اروپا هستند مصاحبه تلفنی ترتیب داده است. مشاهدات این افراد مستند بوده و به گفته ی خودشان به دلیل اعتراض به سیاست های سازمان یا ابراز بی تمایلی نسبت به ادامه ی فعالیت در پایگاه های نظامی سازمان، مورد شکنجه های روحی و روانی قرار گرفته اند.

دیده بان حقوق بشر از ماه فوریه تا مه 2005 با هر یک از این افراد به طور جداگانه و با هر کدام چند بار صحبت کرده است. کل این مصاحبه ها بیش از 12 ساعت شده است و همگی به زبان فارسی انجام شده. هر یک از افراد به طور جداگانه تجربیات خود از قرارگاه های سازمان را در اختیار دیده بان حقوق بشر قرار داده اند و این تجربیات با مدارک و اسناد دیگری که دیده بان حقوق بشر در این زمینه به دست آورده است، همخوانی دارد. تعدادی از این اعضای سابق که در سازمان زندانی شده و مورد شکنجه قرار گرفته اند، به اسم شخصی به نام حسن عزتی اشاره کرده اند که از قرار معلوم بازجویی شان کرده است. دیده بان حقوق بشر با یاسر عزتی، فرزند حسن عزتی، تماس گرفته است و نامبرده گفته است که پدرش از بازجویان سازمان مجاهدین خلق بوده است.

از داوآزده نفری که دیده بان حقوق بشر با آن ها مصاحبه کرده است، هشت نفر (فرهاد جواهری یار، علی قشقاوی، محمد حسین راستگو و اکبر اکبری) توسط دولت عراق، در تاریخ 21 ژانویه 2002 به ایران فرستاده شده اند. امیر موثقی در تاریخ 18 مارس 2003 به ایران فرستاده شده است و علیرضا میر عسگری در ماه فوریه 2003 در مرز ایران و عراق رها شده است. یاسر عزتی در ژوئن 2004 عراق را ترک کرده است و عباس صادقی نژاد در تاریخ 20 ژوئن 2002 از یکی از قرارگاه های سازمان گریخته است. 4 نفر دیگر (محمد رضا اسکندری، طاهره اسکندری، حبیب خرمی و کریم حقی) بعد از جنگ اول خلیج فارس در سال 1991 عراق را ترک کرده اند. 5 نفر از این گروه (فرهاد جواهری یار، علی قشقاوی، محمد حسین سبحانی، اکبر اکبری و امیر موثقی) قبل از آزادی در زندان ابو غریب بوده اند.

عدم رعایت حقوق بشر در قرارگاه های سازمان مجاهدین

عدم رعایت حقوق بشر در قرارگاه های سازمان مجاهدین شامل موارد متعددی از جمله حبس در زندان های مخفی، سلول انفرادی، فحاشی، آزار روانی، اقرارگیری اجباری، تهدید و همچنین شکنجه ی جسمی می شود که در دو مورد، مرگ افراد را به دنبال داشته است. از مشاهدات شاهدان چنین بر می آید که سازمان سه نوع محل را برای حبس اعضای معترض خود مورد استفاده قرار می داده است. به گفته این افراد، نوع اول متشکل از تعدادی واحدهای اقامتی بوده است که اصطلاحاً به آن "میمهمانسرا" می گفته اند.

آن تعداد از اعضای سازمان که متقاضی ترک عراق بوده اند در این واحدها نگه داری می شده اند و کسی از سرنوشت آن ها خبردار نمی شده است چون اجازه ی خروج از ساختمان و صحبت با سایر اعضا را نداشته اند و نمی توانسته اند با خانواده یا دوستان خود خارج از سازمان تماسی داشته باشند. کریم حقی که زمانی مسئولیت مهمی در سازمان داشته و مأمور امنیت مسعود رجوی بوده است، به دیده بان حقوق بشر گفته است: " من در سال 1991 مسئول امنیتی مسعود بودم. سازمان باورش نمی شد که من بنای مخالفت را گذاشته باشم. مرا به اتفاق همسر و فرزند شش ماهه ام در جایی به نام "اسکان" حبس کردند. قبل از جریان انقلاب ایدئولوژیک و طلاق اجباری، اسکان محلی بود که زن و شوهرها را

با هم در آن حبس می کردند. سازمان دور این منطقه را با سیم خاردار و دیده بان‌ی و دیوارهای بلند محافظت می کرد. سازمان در طول آن مدتی که حبس بودیم انواع واقسام بلاها را سرمان آورد از جمله فحاشی و تهدید به اعدام."

محمد رضا اسکندری و همسرش طاهره اسکندری نیز گفته اند در سال 1991 که بنای مخالفت با سازمان را گذاشتند در محل های مختلفی حبس شده اند: " ما زمانی که وارد قرارگاه شدیم ، پاسپورت و اوراق شناسایی مان را تحویل سازمان داده بودیم. اما بعدا که گفتیم می خواهیم برویم، مدارکمان را پس ندادند. در اسکان و چند جای دیگر حبسمان کردند. مدتی بعد نیز ما را به اردوگاه پناهندگان التاش واقع در حومه ی شهر رمادی فرستادند. شرایط زندگی در آن جا بسیار دشوار و در واقع محلی برای مرگ تدریجی بود. البته ماموران سازمان آن جا هم راحتان نمی گذاشتند. تا سال 1992 در آن جا ماندیم تا این که هلند با درخواست پناهندگی مان موافقت کرد." (مصاحبه تلفنی دیده بان حقوق بشر در اول و دهم فوریه 2005)

نوع دوم این مراکز حبس را بنگال می گویند. بنگال در واقع ساختمان هایی است پیش ساخته. از این ساختمان ها نیز برای حبس افراد، چه آن ها که قصد جدا شدن از سازمان را داشته اند و چه آن ها که انتقاد می کردند، استفاده می شده است. حبس در این ساختمان ها در واقع راهی بوده است برای تنبیه افرادی که از دیدگاه رهبران سازمان مرتکب خطایی می شدند. در واقع به آن ها فرصت می دادند که به گنا هان خود اعتراف کنند و خودشان را سرزنش کنند.

مسعود بنی صدر که سابق بر این، از نمایندگان دیپلماتیک بلند پایه سازمان در اروپا و آمریکای شمالی بوده است و توسط مسعود و دیگر رهبران سازمان به فساد متهم می شود، نوشته است: " ماموری که برای من گماشته بودند، مرا به ساختمانی برد و گفت راجع به کارهایم فکر کنم. به اصطلاح مرا بنگالی کرده بودند یعنی در سلولی حبس کرده بودند و جز فکر کردن و نوشتن راجع به خطاهایم اجازه کار دیگری را نداشتم. نوعی شکنجه روانی بسیار سخت و این تا آن اندازه سخت است که عده ای از اعضای سازمان خودکشی را به آن ترجیح دادند." (" خاطرات یک شورشی ایرانی " ص 388 نوشته مسعود بنی صدر)

نوع سوم عبارت است از حبس و شکنجه و بازجویی در سلول های مخفی درون سازمان. این سلول ها را بیش تر برای مخالفین سیاسی مورد استفاده قرار می داده اند. بیش تر اعضای سازمان از وجود این سلول ها بی خبر بوده اند. آن عده از مصاحبه شوندگان که در این سلول ها بوده اند ، به دیده بان حقوق بشر گفته اند تا پیش از این که شخصا آن را تجربه کنند اطلاعی از وجود این سلول ها در داخل قرارگاه نداشته اند.

محمد حسین سبحانی به مدت 8 سال ، از 1992 تا 2001 در یکی از این سلول ها حبس بوده است. جواهری یار نیز به مدت 5 سال ، از نوامبر 1995 تا دسامبر 2000 در یکی از همین سلول ها بوده است. هر دوی آن ها از اعضای بلند مرتبه ی سازمان بوده اند که تصمیم می گیرند جدا شوند اما سازمان به بهانه ی اطلاعاتی که داشته اند مانع از خروج آن ها می شود. سازمان آن ها را حبس می کند و سپس تحویل مقامات عراقی می دهد و عراقی ها نیز آن ها را در زندان ابوغریب حبس می کنند.

چهار نفر دیگر از مصاحبه شوندهگان در جریان " پاکسازی های امنیتی " در سال های 1994 تا 1995 به جرم داشتن افکار ستیزه جویانه نسبت به سازمان، حبس شدند. عباس صادقی نژاد، علی قشقاوی، علیرضا میر اصغری و علی اکبری به طرز وحشیانه ای مورد شکنجه قرار گرفته و بعد از بازجویی های طولانی و سرسختانه ای مجبور می شوند اقرارنامه ای بنویسند و اعتراف کنند که مأمور اطلاعات ایران هستند. این سه نفر در فوریه 1995 در یکی از سلول های داخلی سازمان در عراق، شاهد مرگ پرویز احمدی بوده اند. همگی در یک سلول بوده اند و هر سه در سال 1995 در جریان عملیات پاکسازی امنیتی دستگیر شده بودند. علی قشقاوی به دیده بان حقوق بشر گفته است که پرویز احمدی را در روز دوم حبسش، برای بازجویی بردند:

" اوایل ماه رمضان (فوریه 1995) نگهبانان آمدند پرویز احمدی را بردند. رفت و 2 ساعت بعد آمد. به شدت کتکش زده بودند و مدتی بعد مرد".

عباس صادقی نژاد نیز در همان سلول بوده است، وی می گوید: " ناگهان در زندان را باز کردند و یک نفر را انداختند داخل. با صورت خورد به زمین. اول او را به جا نیاوردیم. حسابی کتکش زده بودند. صورتش را برگردانیم دیدیم پرویز احمدی است که چند ساعت قبل برای بازجویی برده بودند. تمام استخوان هایش شکسته بود، ران هایش کبود شده بود و در حالت کما بود. هر کاری کردیم به هوش نیامد و ده دقیقه بعد روی زانوی خودم جان داد. زندانبان در را باز کرد و بدن بی جانش را از زندان بیرون کشید".

گفته های علیرضا میر اصغری نیز این حادثه را تایید می کند. با این حال، دیده بان حقوق بشر شماره ای از نشریه مجاهد مورخ دوم مارس 1998 را یافته است که سازمان در آن مدعی شده متوفی به دست نیروهای ایرانی شهید شده است.

عباس صادقی نژاد به مرگ یکی دیگر از هم سلولی هایش به نام قربانعلی ترابی نیز اشاره کرده است که بعد از بازجویی جان داده است.

انکارهای سازمان مجاهدین

سازمان دیده بان حقوق بشر در سطح بین المللی از شهرتی خدشه ناپذیر برخوردار بوده تحقیقاتش دقیق و موشکافانه است. و البته سازمان مجاهدین که ید طولایی در انکار و تکذیب دارد و متنی بلند در تکذیب این موارد منتشر کرد.

سازمان مجاهدین در این مورد نیز مانند سایر موارد با دقت واکنش نشان داد. دیده بان حقوق بشر در گزارش خود رئیس این واکنش را آورده است: "به دنبال انتشار این گزارش، افراد و سازمان های طرفدار مجاهدین به طور علنی یا از طریق سایت های اینترنتی نسبت به آن اعتراض کردند. ما با دقت این انتقادات را چه نسبت به محتوا و چه درباره ی متد تدوین گزارش ، جمع آوری و تحلیل کرده و در پایان به این نتیجه رسیدیم که اعتراضات مذکور ، توجیه ناپذیر و بی پایه و اساس است.

تعدادی از معترضین مدعی شدند دیده بان حقوق بشر از آمریکا، کانادا و اتحادیه اروپا خواسته است سازمان را از فهرست گروه های تروریستی حذف نکند و این در حالی است که سازمان تمام تلاش خود را صرف خروج از این لیست کرده است. واقعیت این است که دیده بان حقوق بشر در هیچ موردی و با هیچ مرجعی در این مورد مذاکره ای نداشته است. ما تنها کاری که کردیم ثبت مشاهدات مستندی است که حاکی از موارد متعددی از عدم رعایت حقوق بشر از جمله شکنجه و حبس است (...).

بیش ترین انتقاد را گروهی موسوم به " دوستداران ایران آزاد" به این گزارش کرده است که چهار تن از نمایندگان پارلمان اروپا؛ آلو ویدال کادراس، پائولو کاساکا، آندره بری و استروان استیونسون، در آن عضویت دارند. این گروه مدعی شده است که مشاهدات افرادی که در گزارش از آن یاد شده است، توسط وزارت اطلاعات ایران تهیه شده است. به علاوه ، مدعی شده اند که نه تنها این عده بلکه تمام منتقدین و اعضای سابق سازمان در واقع ماموران اطلاعاتی ایران هستند. البته نه این گروه و نه هیچ یک دیگر از معترضین به گزارش دیده بان حقوق بشر، سند یا مدرکی برای اثبات ادعای خود ارائه نکرده اند.

گروه مذکور گزارشی برای ما ارسال کرد که توسط هیئتی وابسته به آن ها در مدت پنج روز و در داخل قرارگاه اشرف در عراق تهیه شده بود. در این گزارش با 19 نفر از اعضای سازمان مصاحبه کرده بود که همگی مشاهدات همزمان سابق خود را تکذیب کرده بودند. البته این گروه با هیچ یک از افرادی که توسط دیده بان حقوق بشر مصاحبه شده بودند، ملاقات نکرده بود."

دیده بان حقوق بشر در ادامه به شرح و تفصیل روش هایی می پردازد که در تدوین گزارش و تهیه ی مصاحبه ها مورد استفاده قرار گرفته است. اعتبار گزارش هایی از این دست به همین دقت و موثکافی هاست.

درسی عالی برای تبلیغ

اعضای سازمان در اثر سه دهه تلاش و مبارزه ی مستمر، به مهارت کم نظیری در مبارزه ی تبلیغاتی دست یافته اند. چنان مهارتی در روش های حمله و ضد حملات تبلیغی دارند که می توانند از هر بحث و استدلالی سرباز بزنند. برخورد آن ها با تمام کسانی که ساز مخالفت می زنند، شبیه رفتارهای استالینیست ها در دهه ی سی یا رفتارهایی است که به رهبری مائو در دوران انقلاب فرهنگی چین صورت می گرفت ؛ یعنی معترض را بدترین دشمن می دانند و همان برخوردی را با او دارند که با بدترین و سرسخت ترین دشمنان خود دارند. یعنی او را سرتا پا لجن مال می کنند، به پستی و زلی و خیانت و ناسپاسی متهمش می کنند و به این ترتیب از رو در شدن با انتقاداتی که متاسفانه عمدتا بر حق است ، سرباز می زنند. چنین رفتاری فقط

از یک تشکیلات ضد دموکراتیک برمی آید. سازمان همیشه به جای پاسخ گویی به اصل مطلب همیشه مانند کودکان بهانه گیر به جزئیات می پردازد و در این مورد نیز به بهانه ی این که دیده بان حقوق بشر مصاحبه ها را از طریق تلفن انجام داده است، مسئله شکنجه را از اساس انکار می کند. دلخوش کرده است به این که هیاتی از نمایندگان پارلمان اروپا رفته اند از نزدیک با مجاهدین صحبت کرده اند و برای خودشان به این نتیجه رسیده اند که دیده بان حقوق بشر دروغ می گوید! یکی نیست به این ها بگوید مگر صرف این که کسی نماینده پارلمان اروپا شده است به این معنی است که همه مشاهداتش مستدل و مستند است؟

قطعا هر کسی در رفع اتهاماتی که بر دوش سازمان سنگینی می کند بکوشد، آدم معتبر و محترمی است البته فقط از نظر خود مجاهدین.

آلخو ویدال کوادراس اسپانیایی و عضو حزب مردم در کشورش است ، تخصصش فیزیک است. پائولو کاساکا پرتغالی و عضو حزب سوسیالیست است، تخصصش اقتصاد است. استوارن استیونسون اسکاتلندی و متخصص کشاورزی است. این عضو ائتلاف احزاب محافظه کار پرتغال، فعالیت های بسیاری در دفاع از قربانیان هسته ای در زمان اتحاد جماهیر شوروی داشته است.

آندره بری آلمانی و از میراث داران رسمی حزب کمونیست آلمان شرقی است . وی در حال حاضر عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان است. مطابق زندگی نامه ی او که در سایت رسمی پارلمان آلمان قرار گرفته است، او دو دکترای یکی در علوم سیاسی و دیگری در علوم اجتماعی دارد که هر دو را پیش از سقوط دیوار برلین گرفته است. در آن دوران ، وی بین سال های 1976 تا 1983 به عنوان دستیار در موسسه ی روابط بین الملل موسوم به "پوستدام بابلبرگ" کار کرده است و پس از آن تا سال 1989 یعنی تا زمان سقوط دیوار برلین، در دانشگاه های مختلف صاحب کرسی استادی بوده است. دفترش در حال حاضر در استراسبورگ است، در آن جا عضو اتحادیه ای است متشکل از کمونیست های فرانسه، یونان و ایتالیا.

این ها هستند سیاستمداران معتبر و محترمی که رفته اند در جنوب عراق برای خود چرخیده اند و تحت نظر سازمان و در داخل قرارگاه با افرادی که در دست سازمان هستند گپی زده اند و به این نتیجه رسیده اند که هیچ اثری از بدرقتاری و خشونت در آن جا وجود ندارد. این شیوه، هر روزنامه نگاری را که مختصر دستی در فوت و فن تحقیق داشته باشد، به خنده وا می دارد. در عالم روزنامه نگاری حرفه ای، نویسنده ی چنین گزارشی را به انجام خطای حرفه ای آشکاری متهم می کنند.

حال ، سوال این است که در این مورد به خصوص، آیا تهیه کنندگان گزارش سازمان که نمونه ای کم نظیر از تبلیغ است، واقعا افراد ساده لوحی بوده اند یا این که با نمایندگان مذکور زد و بندی کرده اند؟ این "شاهدان" محترم که به قرارگاه مجاهدین رفته اند، آیا توانسته اند چشمانشان را خوب باز کنند یا این که شیشه های دودی سازمان هوش از سرشان برده است؟ شاید بهتر باشد این انجمن کذابی دوستداران ایران آزاد اسم خود را بگذارند "دوستان مسعود رجوی" یا "رفقای مریم رجوی"... البته، اگر چنین می کردند همه چیز رو می شد و این دقیقا همان چیزی است که سازمان نمی خواهد!

کافی است نگاهی اجمالی به ترکیب پارلمان اروپا، متشکل از 732 نماینده، ببیند تا متوجه بشویم که همه جور گرایش در آن وجود دارد و دلیل خاصی دارد تمام اعضای هیئت اعزامی به عراق از میان نمایندگان چپ یا چپ افراطی هستند. دلیل خاصش هم این است که سازمان همواره با این گروه ها که مدعی نبرد با امپریالیسم آمریکایی بوده اند، روابط صمیمانه ای داشته و در واقع خود را از یک قماش می دانند.

کشتار مخالفان در جمهوری اسلامی اصلا دلیل نمی شود که کسی بخواهد نهادهای مدنی ما را به هیچ گرفته آزادی هایمان را تهدید کنند. اگر بخواهیم این را با آن توجیه کنیم، درست مثل این است که اردوگاه های هیتلر را با گولاگ های استالین توجیه کرده باشیم.

مشاهداتی که در این کتاب می آید نه تبلیغ است و نه آن طور که سازمان مجاهدین می گوید دروغ های وزارت اطلاعات ایران. این اوراق قرار است صدای زنان و مردان بی صدا باشد. برای این که فریادشان در سکوت بی اعتنایی گم نشود.

ممکن است در برخی از این مشاهدات اشتباهاتی جزئی باشد که ما آن ها را در پاورقی توضیح می دهیم اما در متن آن دست نمی بریم و در واقع آن را به همان صورت که خودمان شنیده ایم، برای شما نوشته ایم. دلیل این اشتباهات نیز ضعف حافظه ی افرادی است که لحظات دشواری در زندگی خود داشته اند و ماجراها از سر گذرانده اند.

شام سیاه زندگی این افراد دیگر به پایان رسیده است اما ظلمات سازمان مخوف مسعود رجوی تازه آغاز شده است.